بررسی نقش و دخالت‌های امریکا در شروع جنگ تحمیلی در گفت‌وگوی «جوان» با یک راوی دفاع‌مقدس

«ریگان» مجوز صدور بمب‌های خوشه‌ای به عراق داده بود

■ علیرضا محمدی

در برخی از تقویم‌های دفاع مقدس می‌خوانیم که وزیر خارجه وقت امریکا روز ۲۷شهریورماه ۱۳۵۹ با صدام ملاقات می‌کند. این ملاقات که تنها چهار روز قبل از شروع رسمی جنگ است، می‌تواند معانی زیادی داشته باشد، اما در خصوص ارتباط امریکایی‌ها با صدام و خصوصاً شروع جنگ علیه ایران، بحث‌های زیادی وجود دارد. تا به آنجا که برخی کارشناسان اصل ملاقات صدام با وزیر خارجه امریکا یا افرادی از دستگاه دیپلماسی ایالات متحده را زیر سؤال می‌برند. در گفت‌وگو با سیدحسین حسینی از راوی‌های دفاع مقدس نگاهی به ارتباط امریکا با حزب بعث عراق در جنگ تحمیلی می‌اندازیم.

■■■

در برخی از تقویم‌ها دفاع مقدس نوشته شده است که وزیر خارجه وقت امریکا روز ۲۷شهریورماه ۱۳۵۹ با صدام دیدار کرده است. اما برخی از منابع چنین دیداری را رد می‌کنند. نظر شما چیست؟

در شروع جنگ تحمیلی توسط صدام بعثی، عراق و امریکا رابطه دیپلماتیک نداشتند، حتی رژیم عراق به واسطه یک هواپیماربایی که صورت گرفته بود و عراق در آن متهم بود، از سوی امریکا در لیست دولت‌های تروریستی قرار داشت. همان طور که نویسندگان امریکایی یا حتی عراقی به آن اذعان دارند، ارتباط این دو دولت حداقل یک سال بعد از شروع جنگ و زمانی صورت گرفت که جبهه ایران قوی شده و شکست‌هایی را به عراق وارد کرده بود. در اینجا امریکا احساس خطر و در سال ۱۳۶۰ عراق را از لیست کشورهای حامی تروریسم حذف می‌کند و زمینه‌های ارتباط دو کشور فراهم می‌شود.

پس نتیجه می‌گیریم امریکایی‌ها نقشی در شروع جنگ عراق علیه ایران نداشتند؟

نمی‌شود چنین نتیجه‌ای گرفت. خب امریکا با عراق ارتباط رسمی نداشت، اما ارتباط غیررسمی چطور؟ اینکه شما بخواهی به یک کشور بزرگ مثل ایران حمله بکنی و روی معادلات منطقه‌ای و حتی جهانی تأثیر بگذاری، مسئله‌ای نیست که بشود بدون نظر قدرت‌های بزرگ انجام داد. درست است که عراق در بلوک شرق قرار داشت، اما نمی‌توانست بدون جلب رضایت امریکا دست به یک حمله علیه ایران بزند. تقریباً ماه‌های اول شروع جنگ بود که روزنامه انقلاب اسلامی از قول روزنامه لوموند فرانسه نوشت که طارق عزیز در پاریس با مقامات امریکایی دیدار کرده و چراغ سبز برای حمله به ایران را به دست آورده است، البته امریکایی‌ها همین دیدار را هم تکذیب کردند یا همان مسئله دیدار وزیر خارجه امریکا با صدام چند روز قبل از شروع جنگ که شما بیان کردید، این را خود امریکایی‌ها رد می‌کنند، البته من به جای وزیر خارجه، شنیده‌ام که مشاور رئیس‌جمهور وقت امریکا «برژینسکی» با صدام یا یکی از فرستادگانش گفت‌وگو کرده است. برژینسکی مقارن با شروع جنگ سفری به خاورمیانه داشت. چند سال پیش که سایت تاریخ ایرانی با یکی از همراهان برژینسکی در این سفر گفت‌وگو کرده بود، ایشان می‌گفت که من یاد ندارم برژینسکی چنین دیداری با مقامات عراق داشته باشد. به هر حال در بین این تکذیب‌ها باز هم نمی‌توان نتیجه گرفت که امریکایی‌ها هیچ نقشی در شروع جنگ نداشته‌اند. رفتارهای بعدی آنها نشان می‌داد موافق تهاجم عراق به ایران بوده‌اند.

منظورتان چه رفتارهایی است؟

با حمله عراق به ایران در ۳۱شهریورماه ۱۳۵۹ و نفوذ آنها به عمق خاک ایران، شورای امنیت که امریکا عضو فعالش است، صرفاً روز ششم جنگ یک قطعنامه کاملاً خنثی صادر کرد که تنها دعوت به آرامش کرده بود، بدون اینکه اشاره کند عراق تا آن زمان (پنجم مهرماه ۱۳۵۹) کیلومترها از خاک ایران را اشغال کرده است. اما زمانی که ایران می‌خواست طی عملیات رمضان به داخل خاک عراق برود، ناگهان شورای امنیت از خواب تقریباً ۲۰ماهه بیدار می‌شود و قطعنامه دیگری به این مضمون صادر می‌کند که باید به مرزهای بین‌المللی احترام گذاشته شود. خب این احترام به مرزها زمانی که عراق ۱۴ الی ۱۷هزار کیلومتر از خاک ما را در اشغال داشت، کجا بود؟ یا سال‌ها پس از جنگ که اسنادی منتشر شد، نشان می‌داد امریکایی‌ها می‌خواستند عراق را برای تصرف جزایر سه‌گانه ایران که امارات روی آنها ادعا دارد، تشویق کنند. امریکایی که می‌خواست عراق و ایران را وارد یک جنگ در خلیج‌فارس کند، پس غیرمستقیم آنقدر ارتباط با عراق داشت که او را تشویق به حمله به ایران کند.

جالب است که خود کارتر، رئیس‌جمهور وقت امریکا هم ادعا دارد او هیچ نقشی در شروع جنگ نداشت، ولی نه کارتر و نه هیچ کدام از مقامات وقت امریکا نمی‌توانند حمایت‌شان را از عراق در طول جنگ کتمان کنند.

تقریباً بعد از عملیات طریق‌القدس که شهر بستان آزاد و نشانه‌های شکست در ارتش عراق ظاهر شد، امریکایی‌ها سعی کردند با صدام ملاقات کنند. در اینجا هم نویسندگان امریکایی و هم نویسندگان عراقی اذعان کرده‌اند ملاقاتی بین رئیس وقت سازمان سیا و یکی از مقامات عراقی در اردن صورت می‌گیرد. از آن زمان به بعد امریکایی‌ها اطلاعاتی از وضعیت نیروهای ایرانی در اختیار عراق قرار می‌دهند. بعد ریگان، رئیس‌جمهور امریکا پس از کارتر، اجازه صدور برخی تسلیحات ممنوعه مثل بمب‌های خوشه‌ای به عراق را صادر می‌کند، سپس از سال ۱۳۶۶ خود امریکا مستقیم وارد عرصه نبرد و با ایران در خلیج‌فارس درگیر می‌شود. اسکله‌های نفتی ما را مقارن با حمله عراق به فاو در خلیج‌فارس می‌زنند و چشم به روی بمباران شیمیایی عراق می‌بندند و...

وقتی خود امریکایی‌ها اعتراف به حمایت از عراق دارند، در داخل کشورمان یک عده سنگ آنها را به سینه می‌زنند و می‌گویند که امریکا در جریان جنگ عراق علیه ایران بی‌طرف بود.

ما ضرب‌المثلی داریم که خفته را می‌شود بیدار کرد، ولی کسی که خودش را به خواب زده، نه. پاسخ این افراد دلایل منطقی آوردن نیست، وگرنه همین برژینسکی که حرفش آمد، خودش قبل از مرگ، از حمایت‌های امریکا از عراق در طول جنگ ایران و عراق به صراحت گفته بود یا برخی از نظامی‌های امریکایی که پس از سقوط فاو به این شبه‌جزیره رفته بودند، در خاطراتشان می‌آورند که عراق آنجا از تسلیحات شیمیایی استفاده کرده بود.

شما صرفاً قطعنامه‌های شورای امنیت در جنگ را مرور کنید، می‌بینید که تا چه میزان از عراق جانبداری می‌کنند. اگر همان قطعنامه ۸۹۵اول جنگ تصویب می‌شد، شاید جنگ تا هشت سال ادامه پیدا نمی‌کرد. به هر حال ایران اسلامی نه برای بلوک شرق و نه برای بلوک غرب مطلوب نبود و آنها دیوانه‌ای مثل صدام را پیدا کرده بودند که پیه جنگ با یک کشور بزرگ و انقلابی مثل ایران را به تن بمالد و به آن ضربه بزنند؛ حرکتی که خود صدام بعدها گفت یکی از دو اشتباه بزرگ زندگی‌اش بود.

برخی معتقدند برژینسکی حامل پیام چراغ سبز امریکا به عراق در حمله به ایران بود

> تقریباً ماه‌های اول شروع جنگ بود که روزنامه انقلاب اسلامی از قول روزنامه لوموند فرانسه نوشت که طارق عزیز در پاریس با مقامات امریکایی دیدار کرده و چراغ سبز برای حمله به ایران را به دست آورده است، البته امریکایی‌ها همین دیدار را هم تکذیب کردند

> با حمله عراق به ایران در ۳۱شهریورماه ۱۳۵۹، شورای امنیت که امریکا عضو فعالش است، صرفاً روز ششم جنگ یک قطعنامه کاملاً خنثی صادر می‌کند که تنها دعوت به آرامش کرده بود، بدون اینکه اشاره کند عراق تا آن زمان (پنجم مهرماه ۱۳۵۹) کیلومترها از خاک ایران را اشغال کرده است

بمب‌های خوشه‌ای که با چشم‌پوشی امریکا به صدام داده شد در شهرهایی مثل کرمانشاه مورد استفاده قرار گرفت

نگاه

نگاهی به رویکرد امریکا در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

از استراتژی جنگ بدون برنده تا دکترین رمبو

■ غلامحسین بهبودی

در بحث ارتباط امریکا با عراق در طول دفاع مقدس، چند نکته حائز اهمیت است. با شروع درگیری‌های مرزی بین ایران و عراق و دیده شدن سایه‌های جنگ در روابط دو کشور، بازار گمانه‌زنی‌ها در این خصوص بین کارشناسان و مقامات برخی کشورها داغ شده بود. در این بین امریکایی‌ها علاوه بر پیش‌بینی پیروزی قاطعانه و سریع برای بعثی‌ها! اینطور وانمود می‌کردند که نگاه بی‌طرفانه‌ای به این منازعه دارند. وزارت خارجه وقت امریکا رسماً اعلام کرده بود آنها در این جنگ بی‌طرفند اما بی‌تفاوت نیستند.

خیلی طول نکشید که مشخص شد بی‌تفاوت نبودن امریکا در جنگ بین ایران و عراق چه معنی‌ای دارد. آنها به وضوح اعلام می‌کردند دکترین «جنگ بدون برنده» را دنبال خواهند کرد، یعنی ما تا زمانی بی‌طرف هستیم که بدانیم هیچ کدام از طرفین پیروزی قطعی را کسب نخواهد کرد. هر چند در نظر امریکایی‌ها پیشروی ۱۲۰کیلومتری ارتش عراق در عمق خاک ایران در اولین ماه‌های شروع جنگ نمی‌توانست یک پیروزی قطعی تلقی شود، اما وقتی قرار شد ایران وارد خاک عراق شود، امریکایی‌ها همین حد پیروزی را برای ایران برنتافتند.

تا پنج ماه اول شروع جنگ تحمیلی، کارتر از حزب دموکرات سکان ریاست جمهوری را در امریکا بر عهده داشت. پس از او، ریگان از حزب جمهوری‌خواه رئیس‌جمهور شد. جمهوری‌خواهان سرسخت، دکترین «رمبو» را برای کشورهای جهان سوم در نظر گرفتند. طبق این دکترین، هر کشوری که می‌خواست انقلابی خارج از الگوی سرمایه‌داری انجام دهد، باید درگیر جنگ‌های فرسایشی می‌شد تا دیگر نایی برای انقلاب یا حرکتی رو به جلو نداشته باشد. بر همین اساس جنگی که عراق به ملت ایران تحمیل کرده بود، می‌توانست بهترین فرصت برای پیشبرد دکترین رمبو در خصوص ایران باشد.

اما آنچه در دوران ریاست جمهوری ریگان در عرصه جنگ بین ایران و عراق تغییر یافته بود، برتری ایران در میادین جنگ بود. پس از پایان سال اول جنگ، ایران شروع به حملات خود برای عقب راندن دشمن از متصرفاتش کرد. ابتدا آبادان، سپس بستان، شمال خوزستان و نهایتاً خرمشهر از دست دشمن آزاد شدند. حالا وقت ورود ایران به خاک عراق فرارسیده بود. رمبوهای کاخ سفید نمی‌توانستند به شکل علنی در این جنگ حاضر شوند اما امریکایی‌ها در ارتباط‌گیری با بعثی‌ها، شروع به دادن اطلاعاتی به آنها کردند که از طریق ماهواره‌های جاسوسی‌شان دریافت می‌کردند.

پس از آغاز رسمی مناسبات دیپلماتیک بین عراق و امریکا، کمک‌های اطلاعاتی و نظامی این کشور به بعثی‌ها به مرور زمان گسترش چشمگیری پیدا کرد.

جرج لنچافسکی از نویسندگان غربی که در خصوص ایران کتاب‌هایی نگاشته است، در این خصوص می‌گوید: «در اوایل سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) واحدهای ارتش عراق با نقشه مناسب و مانور نظامی پیچیده‌ای که با کمک امریکا برنامه‌ریزی شده بود، جزیره استراتژیک فاو را پس گرفتند. کارشناسان نظامی امریکا به کمک نقشه‌هایی که توسط سیا تهیه شده بود، تمام راه‌های حمله عراق را مشخص کردند و برای انجام آن، فرماندهان نیروهای عراق یک سال زیر نظر افسران اطلاعاتی امریکا تحت آموزش قرار گرفتند، به طوری که پس از آغاز حمله، شبه‌جزیره ظرف ۳۶ساعت به تصرف عراقی‌ها درآمد.»

در آخرین سال جنگ و با ورود ناوهای امریکایی به خلیج فارس، دیگر از استراتژی جنگ بدون برنده خبری نبود. این بار رمبوهای امریکایی علناً وارد میدان جنگ شده بودند.

آنها چند برخورد با رزمندگان ایرانی در آب‌های خلیج فارس داشتند و با شهادت چند نیروی ایرانی، حداقل دو فروند بالگرد امریکایی به همراه سرنشینان‌شان غرق شدند. امریکا به این نتیجه رسیده بود که برای جلوگیری از شکست عراق، جنگ باید به هر قیمت پایان یابد. جدیت امریکا برای پایان جنگ با سرنگون کردن یک فروند هواپیمای مسافربری غیرنظامی ایرانی در ۱۲تیرماه ۱۳۶۷، علناً نشان داده شد. ایران ۲۷تیرماه ۶۷ قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و امریکا تا سال‌ها پس از پایان جنگ نیز اعلام می‌کرد در منازعه بین عراق و ایران کاملاً بی‌طرف بود!

گفت‌وگو

خاطره‌ای از شهید سیدمنصور بیاتیان در گفت‌وگوی «جوان» با همرزم شهید

چفیه سفید سید مرهمی بر زخم‌هایم بود

■ علیرضا محمدی

متن زیر خاطره‌ای از شهید سیدمنصور بیاتیان از شهدای دفاع مقدس است که باهم این خاطره را از زبان همرزمش مجید سرکانی می‌خوانیم.

■■■

سال ۱۳۶۰ در پایگاه روستای نجف‌آباد بیجار مستقر بودیم. زمستانِ آن سال بسیار سرد بود. سیدمنصور که فرماندهی پایگاه را به عهده داشت، مرخصی بود. در غیاب خود، من را مسئول پایگاه معرفی کرده بود. یک روز حوالی ساعت ۵ بعد از ظهر یک نفر به اسم سید اوسط به پایگاه آمد و گفت: ما از شهرستان سنندج آمدیم، در بین راه متوجه شدیم ضدانقلاب روی پُل حصارسفید(یکی از روستاهای بین شهرستان بیجار و سنندج) کمین کرده‌اند و مردم عادی و سایر رزمندگان را که از آنجا عبور می‌کنند، گروگان می‌گیرند. همچنین یک ماشین آیفای سپاه را که حاملِ چهار نفر بوده گرفته و ماشین را به آتش کشیده و سرنشینانش را به شهادت رسانده بودند.

بسیار ناراحت شدم، بلافاصله با سپاهِ شهرستان بیجار تماس گرفتم و پرسیدم آیا آیفای سپاهِ شهرستان بیجار که صبح برای تهیه خواروبار به شهرستان سنندج رفته بود برگشته یا نه، آنها در پاسخ گفتند: قرار بوده بعد از ظهر برگردد. با این جواب فهمیدم که ماشینِ آتش گرفته توسط ضدانقلاب همین ماشین بوده، لذا سیدمنصور را در جریان گذاشتم. طولی نکشید که ایشان به پایگاه برگشت. تا اذانِ صبح صبر کردیم و مشغول جمع‌آوری وسایل، مهمات و بررسی جوانب موضوع بودیم، بعد از نمازِ صبح به طرفِ روستای حصارسفید حرکت کردیم. وقتی به آیفا رسیدیم، پیکر شهدا را داخلِ آمبولانس گذاشتیم و به بیجار فرستادیم.

بعد برای تعقیب و دستگیری ضدانقلاب به طرفِ کوه‌های زاغه که در مسیر بود، رفتیم. در بین راه اجسادِ چهار شهیدِ دیگر را پیدا کردیم و آنها را به روستای حصارسفید انتقال دادیم و دوباره به عملیات ادامه دادیم. به آبادی کلک رسیدیم، ضدانقلاب در این آبادی حضور داشتند. از تعقیبِ ما آگاه شده بودند و ما هم هیچ نیروی پشتیبانی نداشتیم. ناگهان درگیری شروع شد. جنگ شدید و نابرابری بود. از سید پرسیدم: تکلیف چیست و چه کار کنیم؟ بعد از کمی فکر کردن گفت: عقب‌نشینی می‌کنیم تا بتوانیم جنازه شهدای همراه‌مان را به شهرستان بیجار انتقال دهیم. رفتیم و هنوز به پایگاه نرسیده بودیم که خبر آمد از طرفِ آبادی تپه محمدی که در همان حوالی بود، صدای تیراندازی می‌آید. سید گفت: چرا معطلی؟ زود ماشین را بیرون بیاور تا برویم. گفتم: سید کمی صبر کنیم تا نیروی کمکی بیاید، گفت: نه، برو و من هم با سرعت حرکت کردم.

وقتی به ابتدای آبادی تپه محمدی رسیدیم، سید که پشتِ کالیبر ۵۰ نشسته بود، شروع به تیراندازی کرد. ناگهان متوجه شدم آمبولانسی که شهدا را با آن به شهرستان بیجار فرستاده بودیم در اوایلِ پُل مانده است و راننده و سرنشین آن (حاج علی شریفیان و برادر احمدزاده) به سمتِ ما می‌دوند و دموکرات‌ها در تعقیب آنها هستند. برادر احمدزاده پایش بر اثرِ اصابتِ تیر، زخمی شده بود. سید فریاد زد چرا ایستادی جلوتر برو، برو به طرفِ آنها و در حالی که بارانِ تیر به سوی ما سرازیر شده بود، جلوتر رفتم و به نزدیک پُل رسیدم. چند تیر به جلوی ماشین اصابت کرد و شیشه جلو شکست. متوجه شدم خون از سر و رویم جاری شده است. سید در حالِ تیراندازی، پایین آمد و چفیه دورِ گردنش را باز کرد و به سروصورتم بست. انگار که مرهمی بر زخم‌هایم بود.

گفتم: سید من حالم خوب است تیراندازی کن، سید یکه و تنها تا چند لحظه در مقابلِ آنها مقاومت کرد، به طوری که ضدانقلاب پا به فرار گذاشتند و نیروی کمکی هم رسید. نیمه‌های شب بود که سید گفت: قصد دارم به داخلِ آبادی بروم، چون ضدانقلاب در خانه‌های مردم پنهان شده‌اند و اینجا ماندنِ ما، هیچ فایده‌ای ندارد، لذا حرکت کرد و من هم دنبال او رفتم. اصرار کرد من نروم، گفتم: یا هر دو می‌رویم یا هیچ کدام. کمی که رفتیم، متوجه شدیم یک نفر دنبالِ ما می‌دود. دیدیم شهید اکبر خدایی است، گفتیم: تو چرا آمدی گفت: مگر خونِ من از خونِ شما رنگین‌تر است. سه نفری به داخلِ آبادی رفتیم. سید به بلندی رفت و با صدای بلند فریاد زد: ای مردم آبادی تپه محمدی چرا می‌ترسید و بیرون نمی‌آیید. نیروهای ما دور تادور روستا را محاصره کرده‌اند (در حالی که سه نفر بیشتر نبودیم) ضدانقلاب هم جز تسلیم راه دیگری ندارد. پس از چند لحظه مردم از خانه‌ها بیرون آمدند و ضدانقلاب مخفیانه پا به فرار گذاشتند.

شهید بیاتیان نفر وسط

> وقتی به ابتدای آبادی تپه محمدی رسیدیم، سید که پشتِ کالیبر ۵۰ نشسته بود، شروع به تیراندازی کرد. ناگهان متوجه شدم آمبولانسی که شهدا را با آن به شهرستان بیجار فرستاده بودیم در اوایلِ پُل مانده است و راننده و سرنشین آن (حاج علی شریفیان و برادر احمدزاده) به سمتِ ما می‌دوند و دموکرات‌ها در تعقیب آنها هستند